



مصطفی ایزدی

فروزین دیجور و پرمال امسال از نیمه گذشته بود که غمی دیگر، اهل خرد و معرفت را داغدار پرکشیدن انسانی بزرگ و اندیشمندی سترگ کرد. او که از قبيله دين‌مداران و از طایفه قتل‌گرایان بود، در میانه راهی که به بی‌کرانه امیدها و تهرهای فراوان می‌رسید، ناباورانه پرواز کرد و دوستدارانش را به سوگ و غصه نشاند. صدافسوس، بسیار حیف شد، هم او که به روزهای جوانی در دل حادثه رفت و از میدان آتش و خون در هنگامه جنگ عراق علیه ایران، با تحولی شگرف در اندیشه و برداشت، با چرایی که از نو برافروخته بود، به میان مردم مشتاق دانستن آمد و به بالایش آموزه‌های پیشین خویش پرداخت و به انتقاد از کسان و جاهایی که تنگ‌نظرانه و متعصبانه، اعتقاد دینیِ جوانان را راهی ناکاجاباد می‌کنند، ایستاد. چه غمگنانه بگویم که بیماری، فرصت ادامه روشنگری را از او گرفت و نگذاشت ذات دین را که همزاد عشق و محبت و مدارا و شوق و شور و آزادیگی است، با ادبیاتی امروزی و همه‌فهم، بیش از این، با قلم زبایش به درون روح و ذهن علاقه‌مندان راستی و درستی جاری کند. او هنرمند چاره‌اندیشی برای بیداری نسل خود بود. سخن از یک انسان دردمند و شگیف و بلندنظر است؛ زنده‌یاد رضا بابایی.

**رضا بابایی** فرزند یک نایوانی قزوینی به نام علی به سال ۱۳۴۳ خورشیدی در خانواده‌ای باورمند به مذهب، گام بر دنیای پررمزوراز گذاشت. روزگار کودکی و نوجوانی او تا دریافت دیپلم متوسطه در زادگاهش گذشت، زندگی‌ای معمولی، اما سرشار از علاقه به دانستن آموزه‌های دین، به‌ویژه در هنگامه مبارزات فراگیر مردم ایران علیه رژیم پهلوی که برای یک نوجوان متدین، بسی شوق‌انگیز و شگفت‌آمیز می‌نمود. رضا در فاصله بین دوره‌های دبستان و دبیرستان با خواندن یک کتاب غیردرسی به نام «تعلیمات دینی» که در گوشه‌ای از انبار خانه‌شان پیدا کرده بود، به مطالعه روی خوش نشان داد (پایگاه اطلاع‌رسانی شفقنا) و از آنجا بود که راهش به کانون پرورش فکری کودک و نوجوان باز شد، زیرا شرایط اقتصادی خانواده‌شان به گونه‌ای نبود که بتواند مدام کتاب بخرد و در منزل مطالعه کند. در دوره تحصیل در مقطع راهنمایی (دوره تحصیلی سه‌ساله‌ای که بین دبستان و دبیرستان به مدت حدود نیم‌قرن در ایران جریان داشت) با نام بزرگان فرهنگ ایران آشنا شد و به مطالعه زندگی آنان پرداخت. «من در نوجوانی هر روز نامه‌های مولوی و سعدی و زکریای رازی را می‌شنیدم و همین باعث شده بود که هر جا مطلبی درباره آنها می‌دیدم

به علاقه می‌خواندم. یادم است که نخستین مقاله‌ای که نوشتم درباره محمد قزوینی بود. این مقاله قرار بود در نشریه دیواری مدرسه نصب شود. پس از نوشتن آن مقاله، هرگاه اسم محمد قزوینی را روی سررد مدرسه‌مان می‌دیدم، بر خود می‌بالیدم» (ویلاگ سفینه، برداشت‌ها و یادداشت‌های رضا بابایی).

با پیروزی انقلاب، رضا بابایی به دوره دبیرستان رسید، تنوع فکری و جد‌های سیاسی یکی، دو سال اول پیروزی انقلاب او را در دو جبهه پیش می‌برد؛ تحصیل در دبیرستان و بحث و جدل و مطالعه در رسیدن به حقایق و واقعیات موجود جامعه که عاشقانه در پی آن بود. روزها به کانون که محیطش برای او دوست‌داشتنی بوده، می‌رفته و با رفقایاش درباره کتاب‌ها و دیدگاه‌های دکتر شریعتی بحث می‌کرده است. (شفقنا) او در اوایل جوانی تحت تأثیر اندیشه‌های دکتر شریعتی قرار داشت و به قول وی کمشه خود را در آثار شریعتی می‌دید (نامه‌های حوزوی). رضا به دلیل مطالعه زیاد و قدرت درک خوب، در همان دوره دبیرستان به حدی رسیده بود که با کمونیست‌ها بر سر موضوعات گوناگون بحث می‌کرد و از ورود به تنوع فکری آن دوره لذت می‌برد. او عاشق تنوع فکری بود. خودش از تنوع فکری در سال‌های اول بعد از پیروزی در مدرسه می‌گوید: «این تنوع فکری فوق‌العاده بود. ماجرای ۷ تیر ماه ۶۰ ورق را به کل برگرداند و کتاب‌فروشی‌ها و بساط‌ها همه جمع شدند، شوق موجود در دبیرستان ما هم تمام شد و آن منظره‌ها را ما دیگر ندیدیم» (همان).

بهترین خاطرات بابایی از دوران جوانی، بحث‌های بعد از پیروزی انقلاب بر سر مسائل سیاسی و اعتقادی بود. رضا بابایی در سال ۱۳۶۱ پس از دریافت دیپلم تجربی از دبیرستان پاسداران، وارد حوزه علمیه قزوین شد تا طلبه شود. در سال‌های اولیه بعد از انقلاب به دلایلی چند، تب تحصیل در حوزه‌ها بالا گرفته بود و خصوصا در فرزندان خانواده‌های مذهبی این گرایش بسیار بالا بود. در رضا بابایی هم عشق به تحصیلات دینی شغله برافروخته بود. حوزه قزوین به دل او نجسبید، بنابراین راهی مشهد شد تا حوزه آن شهر را نیز تجربه کند. آنجا هم چندماهی بیش نماند و به تهران آمد. در بعضی از مدارس علمیه حوزه تهران، دو سال درس خواند آمادگی ورود به حوزه علمیه قم را در خود ایجاد کرد. بابایی در سال ۱۳۶۴ به قم رفت و پای درس بعضی از استادان حوزه از جمله آیت‌الله حسین مطهری، آیت‌الله عابدی‌شاهرودی، آیت‌الله عبدالله جوادی‌آملی، علامه حسن‌زاده‌آملی، شیخ‌علی پناه اشتهاردی، رضا آشتیانی‌عراقی و دیگران

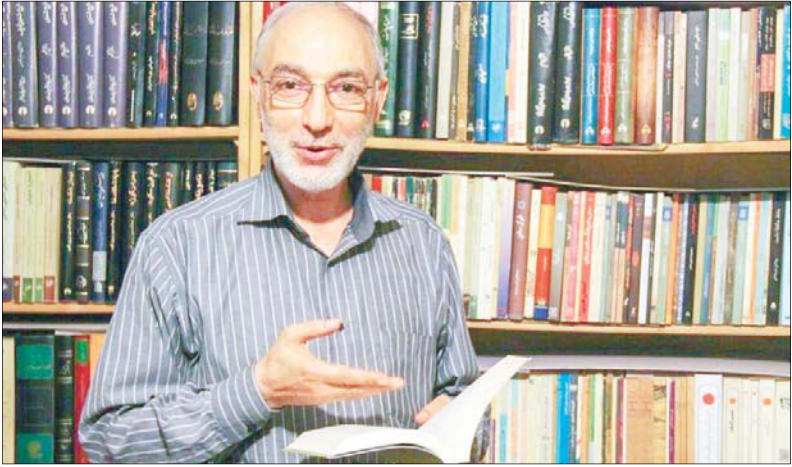
نشست و چون طلبه‌ای پرتلاش و بااستعداد بود، مرحله از سطوح تحصیلی از جمله خارج فقه و اصول و فلسفه را خواند و در میان شخصیت‌های برجسته جای مناسبی یافت، اما لباس روحانیت را نپوشید. او که شیفته ایران و اسلام بود، از همراهی با رزمندگان دفاع مقدس غافل نبود، بنابراین مدتی هم به جبهه رفت و گوشه‌ای از مبارزه با صدام متجاوز را که جنگ سختی به ایران و مردم مسلمان تحمیل کرده بود، بر عهده گرفت. گفته‌اند به هنگام حضور در جبهه، ملزم به استفاده از لباس حوزویان می‌شد.

**عشق به خواندن و نوشن**
استاد بابایی مانند بسیاری از حوزویان سنتی، آموختن را از مقدمات دروس حوزه شروع نکرده بود که در حال و هوای تحصیلات کلاسیک و مطالعه کتاب‌های غیردینی نباشد، بلکه از میانه راه یعنی پس از پایان دیپلم به حوزه رفت، بنابراین می‌توان وی را یک دانش آموخته حوزه علمیه دانست که چندان پاینده سیر مطالعاتی رایج در میان همگنان خود نبود و اتفاقا تفاوت عمده‌ای که در بینش و نگرش خود به مقولات انسانی با سنتی‌های مراکز آموزش حوزوی داشت، همانا به خواندن کتاب‌هایی مربوط می‌شود که ذهن و دل او را متوجه مردم و انسان‌های فرودست و دربند در معادلات سیاسی و اجتماعی جامعه کرده بود. بابایی در مراسم نکوداشتی که در بهمن ۹۸ برایش برگزار کرده بودند، سومندانه نالیده بود که «آرزوی من این بود که صدای مردم را به گوش تعدادی کر و لال برسانم، اما نتوانستم» (سایت باشگاه خبرنگاران جوان). استاد بابایی در قم همه وقت خود را به مطالعه

## سیاست

**به مناسبت چهلمین روز درگذشت زنده‌یاد استاد رضا بابایی**

# دردی کش عشق و دردمندی



خاص روحانیون صرف نکرده که به یک مقام بلندپایه دینی برسد، بلکه همراه با دیدن استادان مشهور حوزه برای افزایش روزبه‌روز آگاهی‌های دینی، فلسفی، کلامی و فقهی، به خواندن کتاب‌هایی‌که افق دیگری را به رویش باز می‌کند، همت می‌کرد و از آنها بهره وافر می‌برد، کتاب‌هایی که شاید به ندرت در کتابخانه‌های اختصاص علمای شیعی دیده شوند. او می‌گوید: «مانی اهل رمان بودم. از رمان‌های عشقی تا داستان‌های فکری و فلسفی، ابله و قمارباز و برادران کارامازوف از داستایوفسکی در من اثر داشت. خانواده تیبو رژه مارتن دوگار در من اثر داشت و اگر کسی به من بگوید یک رمان به من معرفی کن من خانواده تیبو، ترجمه آقای ابوالحسن نجفی را معرفی می‌کنم. جای خالی سلوچ، جای خود را دارد. بازمانده روز در من اثر زیادی داشت» (بخشی از گفت‌وگو با رضا بابایی که در سال ۹۷ انجام شد). رضا بابایی در حد بسیار زیادی به کتاب و کتاب‌خواندن سفاش می‌کرد و می‌گفت درد ما ندانستن نیست، درد ما خودداناپنداری و بی‌اشتهایی به دانستن و خواندن است. وی معتقد بود کتاب تنها کنج دنیا است که نه در زیر خاک که در پیش چشم ماست و ما آن را نمی‌بینیم. بابایی بر اساس همین نگرش، زمانی که در بستر بیماری بود، همه را به کتاب‌خواندن توصیه می‌کرد: «اگر امروز از این مرد بسترنشین بپرسند که تنها وصیت تو به جوانان و میاسالان و حتی پیران و بیمارستانی چیست، می‌گوید بخوانید و بخوانید و بخوانید» (اول خرداد ۹۸ به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی سخنرانی‌ها). بابایی اگرچه یک کارشناس پرمایه دین، ادبیات و متون عرفانی

بود و از او به عنوان مثنوی‌دان و مولاناپژوه یاد کرده‌اند، اما در دامنه سیاست نیز نظراتی قابل تأمل داشت که شاید همین گام‌زدن وی در عالم سیاست، بی‌توجهی رسانه‌های رسمی و همچنین نامهربانی جناح اصولگرا را نسبت به او در پی داشته است. در این مختصر، به دو، سه نمونه از نظرات دینی – سیاسی او اشاره می‌کنم و رد می‌شوم: «ما بیش از همه به ساختارهایی نیاز داریم که قدرت را کنترل کند. توصیه‌های اخلاقی و اعتماد به تقوای شخصی در گفت‌وگوی انتقادی با صاحبان قدرت سیاسی و متولیان است. امید به خوداصلاحی، امیدی واهی است» (همان). «الا اگر امر به معروف و نهی از منکر معنایی داشته باشد، گفت‌وگوی انتقادی با صاحبان قدرت سیاسی و متولیان ساختار سنتی در جامعه است» (همان). «لازم نیست من ببینم در متون دینی درباره حاکمان و مؤاخذه آنان چه آمده است تا مطابق آن عمل کنم. من از خود متون دینی آموخته‌ام که باید با مراجعه به خرد جمعی و تجارب بشری و تفاهم عصری، درایم که چه وظیفه‌ای درباره حکومت‌ها دارم» (همان). «من حوزه را در هم‌پایی با جامعه نخبگان و کشور، موفق نمی‌بینم» (شفقنا).

**فعالیت‌ها و آثار قلمی استاد**

استاد بابایی علاوه بر آموختن و آموزش دادن دیگران و قلم‌زدن و عشق‌بازی با کائنات، در مقاطعی از زندگی طلبگی‌اش، مسئولیت‌هایی در چارچوپ فرهنگ هم داشته است که دوستانش آن را برشمرده‌اند؛ از جمله در سال‌های بین ۷۱ تا ۷۷، سردبیر مجله صحیفه مبین و بین سال‌های ۸۳ تا ۸۹، مسئول انجمن قلم حوزه بوده و نیز با تشکیل بیش از ۳۰ دوره کلاس نویسندگی در تهران، قم، مشهد و بعضی شهرهای دیگر، به شکوفایی استعداد نگارشی جوانان کمک شایانی کرده است. جز این‌ها، آقای بابایی دعوت مراکز علمی و دانشگاهی برای ایراد سخنرانی را می‌پذیرفته و علاقه‌مندان به آزاداندیشی را با سخنان خود بهره‌مند می‌کرده، در عین حال که از سال ۱۳۷۰ به عنوان استاد در دانشگاه کرسی درس منطق، فلسفه، متون عرفانی، ادبیات فارسی و عربی داشته است. (کتاب «فرزند قلم»، مؤسسه انتشارات ولیعصر حج). جز این‌ها مدت زیادی، ویراستاری مجله‌های «کیهان اندیشه» و «آینه پژوهش» را عهده‌دار بود. علو بر این‌ها سرورِیاستاری کتاب ۱۲جلدی «دانشنامه امام علی (ع) و بازنویسی «دانشنامه ری» را

بر عهده داشت. از استاد رضا بابایی نزدیک به ۳۰ کتاب در موضوعات گوناگون علوم انسانی، حدود ۵۰ مقاله علمی در زمینه‌های ادبی، فرهنگی و تاریخی که در نشریات معتبر چاپ شده و بیش از صدها یادداشت برای مطبوعات محلی و سراسری به نگارش درآورده است. اسامی تعدادی از کتاب‌های رضا بابایی به این شرح است: ۱- مولسوی و قرآن ۲- درآدمی بر دین‌شناسی حافظ ۳- دیانت و عقلانیت ۴- آیین قلم ۵- امام خمینی از ولادت تا ولایت ۶- این پنج تن ۷- بهتر بنویسیم ۸- امام حسین پیشوای صالحان ۹- پیشوای مؤمنان ۱۰- پیوند جان و جانان ۱۱- حکایت خویان ۱۲- داستان‌هایی از زندگانی علی (ع) ۱۳- رستاخیز خون و خرد ۱۴- سفرنامه وصال ۱۵- زندگی و بندگی بر پایه آموزه‌های قرآن و حدیث ۱۶- لحظه دیدار نزدیک است ۱۷- نوبت عاشقی ۱۸- نیاپش‌نامه ۱۹- محمد برگزیده خدا ۲۰- اعجاز بیانی قرآن ۲۱- پیش‌شرط‌های پژوهش در علوم دینی ۲۲- پیوند دین و دینداری ۲۳- قرآن کتاب زندگی ۲۴- عاشورا رستاخیز خون و خرد ۲۵- علی انسان کامل ۲۶- خارج از نوبت ۲۷- ندبه‌های دلنتگی ۲۸- حکایت پارسایان ۲۹- بانوی اسلام ۳۰- ترم قرآن در زندگی معصومان ۳۱- نزد کنبد نجوا ۳۲- دو اختر امامت ۳۳- چو پاره‌تخته بر موج، البته ایشان در گفت‌وگونی پیرامون آثارش گفته است: «من عبرت نویسندگان هستم. من متأسفانه از کسانی بودم که زیاد نوشتنم. حدود ۳۰ تا ۳۳ کتاب دارم و در حدود ۱۵۰ مقاله و هزارورده‌ای یادداشت که از بخش عظیمی از این نوشته‌ها راضی نیستم. چارای نبود چون من کار و شغلی نداشتم و ندارم. در هر کارای که انگیزه‌های درونی داشتم و نوشته‌ام آنها را دوست دارم. حتی اگر سطح پایینی داشتمند یا حرف غلطی در آنها زده شده باشد باز هم آنها را آثار خودم می‌دانم و دوستان دارم» (سایت خبرگزاری ای‌المللی شفقنا، نامه‌های حوزوی).

**پرواز به سوی ابدیت**

استاد رضا بابایی هنوز حرف‌های ناگفته بسیاری داشت که بیماری شدید وی را به بستر انداخت و شمع وجودش را آرام آرام به سوی خاموشی برد. او چندان که باید و شاید عمر نکرد و در ۵۶سالگی پس از چند ماه که مراسم نکوداشتی برای او برگزار کرده و از مقام علمی و معنوی وی تجلیل کردند، در ۱۸ فروردین ۹۹ در بیمارستان ولیعصر (عج) قم، روح تارام و دردمندش به سوی ابدیت پرواز کرد و عزیزان، دوستان و دوستدارانش را داغدار کرد. فرزندش محمدامین می‌گفت او ۵۶ سال داشت اما بیش از ۵۶ سال رنج کشید. بیکر پاک این آزادمرم متدین، فردای آن روز در آرامستان بهشت فاطمه قزوین، غریبانه تحویل خاک شد. در رثای او بسیاری از اندیشمندان، شیفتمانان حقیقت، آزاداندیشان متدین و شخصیت‌های فرهنگی، اعم از دانشگاهی و حوزوی به غم نشستند و با پیام‌های خود منزلت او را گرامی داشتند. رحمةالله علیه

متولد سال ۱۳۷۳ است در قم و به تازگی

فوق‌لیسانس مکانیک/ تبدیل انرژی خود را از دانشگاه خواجه‌نصیر دریافت کرده و چندوقتی است در یک شرکت خصوصی کار می‌کند.
محبوب و خیلی صمیمی و البته بادیب و متواضع.
محمدامین بابایی فرزند مرحوم رضا بابایی.

وقتی به دنیا آمد که استاد بابایی چندسالی بود دیگر عطای حوزه را به لقایش بخشیده بود. مدت‌ها در دانشگاه اراک و چندی در کلاس‌های نویسندگی فعالیت می‌کرد و فرزندش خانه‌نشینی و خیره‌شدن به مانیتور یا صفحات پرینت‌شده را یادش هست که باید ویرایش می‌کرد و تحویل ناشر می‌داد...

**❧ شنیده‌های خودتان را در مورد زندگی مرحوم بابایی بفرمایید.**

پدرم پنجمین فرزند یک خانواده هشت‌نفره بود. در بین دو برادر و سه خواهر دیگرش فقط پدر بود که قرعه کتاب و مطالعه و پژوهش به نامش افتاد. به سودای علم قزوین را ترک کرد. پدر می‌گفت این آتش در دبیر دبیرستان پاسداران قزوین به جانش انداخته بود. دبیر ادبیاتی که رضا را صدا می‌کرد و می‌گفت امروز چه نوشتی؟ بیا با هم بخوانیم. علامه قزوینی را به او معرفی کرده بود و مقالاتی از او در اختیارش قرار داده و راهی کتابخانه شهر کرده بود و اولین مقاله‌اش در روزنامه مدرسه چاپ شده بود. شوق به ادبیات در زیرمین خانه با یافتن کتابی، به مطالعه دین گره خورد و این دو (ادبیات و دین) تا آخر عمر موضوع پژوهش و علاقه‌مندی رضا بابایی بود و هر چه خواند و به هر چه نوشت، در همین دو محور بود. مدت زیادی در مدارس دینی قزوین مطالعه کرد ولی قانع نبود. دلش جای دیگری بود. می‌گفت «وقتی قصد جلای وطن داشتم، یک‌راست رفتم ترمینال؛ بی‌زاد و توشه. چشم گرداندم تا آشنایی ببینم تا با او به تهران ببایم». راهش را به لحاظ سبک زندگی از خانواده‌اش جدا کرده و مدت کوتاهی در تهران و مشهد متوقف بود و در نهایت رحل اقامت در قم افکند. آزمون داد و از بین انبوهی از متقاضیان ورود به حوزه در سال‌های ابتدای انقلاب و شور و شوق یادگیری علوم اسلامی وارد مدرسه حقانی شد.

**❧ شما پدر را معم دیدید؟**

ظاهراً پدر با همه سوابق تحصیلی که در حوزه داشت و حتی تا مدارج بالا در دروس خارج فقه و نزد استادان بنام حوزه شرکت کرده بود، هیچ‌گاه در عموم لباس روحانیت نپوشید. انگار آن چیزی که دنبالش بود در حوزه هم نیافته بود. با شوق و ذوق فراوانی رفت. اما این را از گفته‌های مرحوم پدر می‌گویم که تندروی‌ها باعث شد در حوزه ناشد و دل نبندد. هیچ‌گاه روال حوزه را نپسندید. با این همه نته‌ها هیچ‌گاه از دین گریزان نشد

که حوزه بود. آرزو می‌کرد کاش می‌توانست برای

طلبه‌ها دوره‌های مثنوی خوانی بگذارد. حتی به کسی از مدیران حوزه هم گفته بود که اگر برای تدریس به حوزه برگردم، چیزی جز مثنوی نخواهم گفت. اما واقعیت جز این بود و در بیرون هم نتوانست دوره‌های تقریر مثنوی‌اش را ادامه دهد؛ کلاس‌های نویسندگی‌اش در قم همیشه شلوغ بود. چند دوره این کلاس‌ها را برگزار کرد و یکی از پرطرفش‌ترین آثار او شد که به چندین چاپ رسید. همواره از روال چاپ آثار که مبتنی بر تأیید برخی نهادهای بود، شکوه داشت. برخی از مطالب به ناچار باید حذف می‌شد یا در نهایت تغییر می‌کرد. به کتاب و مطالعه علاقه داشت چراکه راه آزاداندیشی

فارغ از وابستگی‌های سیاسی و اقتصادی را در آن می‌دید. به یادداشت‌نویسی وقایع اجتماعی، دین، ادبیات و فرهنگ در کانال تلگرامی به نام «یادداشت‌ها» روی آورد. آنچه آنجا می‌نوشت، از فیلتری عبور نمی‌کرد و حرف دل بود. من به یاد ندارم که کانال یادداشت‌ها را به کدام معرفی کرده باشم و ابزار رضایت از محتوای آن نداشته باشد. وقایع روز کشور را تحلیل می‌کرد. از مردمی می‌گفت که زن خوب

نداشتند و زحمت‌کش بودند. این‌کانال تلگرامی علاقه‌مندان بسیاری از تمامی اقشار جامعه، از افرادی با جایگاه اجتماعی بالا تا مردم عادی پیدا کرد. از مدت‌ها پیش یادداشت‌هایی را شروع کرده بود با اسلوب ادبیاتی قدیم و با محوریت شخصی خیالی به نام محمد مهتاب. نام این مجموعه یادداشت‌ها با عنوان «چنین گفت محمد مهتاب» معروف شده بود. ویرایش بسیاری از حکایت‌های محمد مهتاب را نهایی کرده و به دنبال تهیه کتابچه نهایی خود بود که امید است به صورت خانوادگی به سرانجام برسانیم. خلاصه نگاه او به هستی را می‌توان از درجچه چشم محمد مهتاب دید. برخی از نوشته‌هایش را در کانال خودش یا در فیس‌بوک منتشر می‌کرد و خیلی وقت‌ها هم با نام‌های دیگری در گروه‌ها و فضای مجازی منتشر می‌شد. به س‌روند شعر هم می‌پرداخت اما ارائه نمی‌کرد. روزهای شبیه عهده دوستانه‌ای داشتند که وقتی آمده می‌شد به آنجا برود، شادی و انبساط خاطر

که حوزه بود. آرزو می‌کرد کاش می‌توانست برای

کعده شعری به طنز سروده بود که احوال و رفتار و خلقیاتشان را به نظم کشیده بود. اگر احتمال این نمی‌رفت که ممکن است آن دوستان از معرفی‌شان در این شعر طنز ناراحت شوند، می‌خواندمش. چندان با بیرون‌رفتن و قدم‌زدن در خیابان و خارج شهر همدل نبود. اما این اواخر و در بستر بیماری خیلی دلش هوای شهر و خیابان کرده بود. می‌گفت: «زندگی با همه ناملایماتش هم زندگی است و برای همه روزانه‌ی می‌توانستم بی‌خودانه در خیابان راه بروم و نرفتم، ناراحتم».

**❧ رفتار و سلوکشان در خانه چطور بود؟**

اهل تکلف و تعارف نبود. کم سخن می‌گفت اما خوش‌مشرب و نغزگو بود. همان‌طور که گفتم، جنس کار ایشان تأثیر زیادی روی خلقیات ایشان گذاشته بود. وسواس در انتخاب کلمات و مناسب و درج دقیق علانم و نشانه‌ها و طرح‌بندی دقیق و پیداکردن ویرنفس و توضیح و تکمیل متن تا جایی‌که به قول خودش مو لای درزش نرود، او را تا حد زیادی سختگیر کرده بود. این سختگیری‌ها البته بیشتر در مورد خودش بود که به هر شیوه‌ای در زندگی قانع نمی‌شد. زود بر پیشنه‌های دیگر نمی‌پذیرفت و هر رجل سیاسی و دینی را نمی‌پسندید و به کسی دل نمی‌بست؛ بلکه در مورد هر کدام تأمل می‌کرد. در مورد خانواده هم سختگیر و حساس بود، اما نه به‌اندازه‌ای که به خودش سخت می‌گرفت. یک‌سری الگوهای اخلاقی برایاش خیلی مهم بود و می‌توانستیم از علاقه‌اش به برخی سنت‌ها ببینیم. من به ندرت از ایشان کار غیراخلاقی به یاد دارم. این سختگیری‌ها البته به خودانتهای‌ما تأثیر مثبتی گذاشت و من خودم حداقل از این روش او فایده بردم. این را الان می‌گویم که به درک و واقع‌بینی او کمی نزدیک شده‌ام. شاید قبلا این‌طور نمی‌اندیشیدم.

**❧ رابطه‌شان با هنر چگونه بود؟**

به موسیقی خیلی وابسته بود و عشق می‌ورزید. صدای محمدرضا شجریان، اثرش و شخصیت او را بسیار دوست داشت. همه کارهای استاد را همین

که بازار می‌آمد، تهیه می‌کرد. زمانی که استاد

شجریان جمعی از نویسندگان را به باغ خودشان در هشتگرد دعوت کرده بود، پدر هم در میانشان بود. متنی تهیه کرده بود با عنوان «مناجات با خدا» که در آن از اکثر قریب به اتفاق آلوم‌های استاد در قالب واژگان ایهام‌دار استفاده کرده و به زیبایی در جملات نیاینش‌گونه به‌کار گرفته بود. این نوشته او متن جالبی شده بود و تحسین استاد را در پی داشت. خلاصه اینکه در سنین نوجوانی که بودیم، همیشه این چالش را با او داشتیم که ما پاپ دوست داشتیم یا چالشش را با او داشتیم؟ او می‌خواست؛ ما را تشویق به یادگیری ساز و همیشه توصیه می‌کرد سازی سنتنی را به میل خود یاد بگیریم. موسیقی سنتی ایرانی را از نی محمد موسوی گرفته تا تار جلیل شهناز می‌شناخت. اگر چه سهار می‌شناختان به دلش می‌نشت، اما سنتور وی را بیشتر دوست داشت. به س‌تار روی آوردم. خواهرم هم سنتور یاد گرفت. اکنون در همان حال‌وهوای پدر هستیم ...

ملاطمت‌گوی عاشقی را چه داند مردم دانا/ که حال غرق در دریا نداند خفته بر ساحل!
❧ **از گرایش‌های سیاسی ایشان بگویید.**
پدرم به معنای واقعی یک فرد سیاسی بود. سیاست برایش مسئله بود و وقتی چیزی برای کسی مسئله باشد برایش وقت می‌گذارد و فکرش را معطوف به آن می‌کند و دنبال راه چاره می‌گردد. راهی که پدرم در مسیر سیاست رفت و از آن ضربه‌های بسیار خورد، با توجه به روحیه دغدغه‌مند او، گریزناپذیر بود. اتفاقا یکی از ندهای من و خانواده به پدر در همین نگرش حساس او به مقوله سیاست بود. ایشان واقعا از ناملایمات و بی‌عدالتی‌ها در فضای سیاسی کشور آزرده‌خاطر می‌شد و نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد. می‌دانید که بخش زیادی از نویسندگان و روشنفکران مخصوصاً آنها که از حوزه ادبیات قلم می‌زدند، عالم سیاست را منافی ذوقیات و روحیات لطیف یک نویسنده می‌دانند و پرداختن به این امور را حتی دون شأن یک ادیب و سخنور می‌پندارند. پدر اما این‌گونه نبود. خودش را در تقسیم‌بندی‌های رایج سیاسی یک اصحاب‌طبع می‌دانست و هیچ ابایی هم از طرح آن نداشت؛ هرچند وارد هیچ حزب رسمی‌ای نشد. البته شاید همین بی‌پروایی وی عامل اصلی محرومیتش از خیلی مناصب و موقعیت‌های معیشتی شد. خاتمی را دوست داشت و می‌گفت روحیه اصلاح‌طلبی را از خاتمی یاد گرفته در عین اینکه منتقد جدی بسیاری از کارهای او بود. در انتخابات سال ۸۸ موضع داشت و خیلی فرس خورد. دوستان را بسادی از گروه‌های مختلف حکری، حتی مخالف داشت که همه آنان را به او عطا کند.

امیدوارم پدرم هر جا که هست در آرامش باشد. در این دنیا که بود سختی کشید و عمر درازی نداشت اما ترسی از مرگ هم نداشت و از زندگی دلایله بیشتر می‌هرسید. او کمتر از ۵۶ سال عمر کرد اما بیش از ۵۶ سال سختی کشید. امیدوارم خداوند به جبران تمام سختی‌های این جهان، آرامش و رضای جهان دیگر را به او عطا کند.